



درس تفسیر سوره مبارکه فصلت - جلسه ۱۰

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ يُوزَعُونَ (۱۹) حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤَهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (۲۰) وَقَالُوا لِمَ جُلِدْنَا بِهِمْ لَمْ شَهِدْهُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (۲۱) وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ (۲۲) وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۲۳) فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ (۲۴)﴾

علت تبیین معاد با بیان‌های متعدد در قرآن

جریان معاد، مثل جریان توحید و وحی و نبوت، از عناصر محوری سور مکی است. مشکل‌ترین اشکال مشرکان بعد از مسئله شرک، انکار معاد بود، آنها می‌گفتند مرگ پایان زندگی است و بعد از مرگ خبری نیست. قرآن کریم مسئله معاد را به هر بیانی که لازم بود، تبیین کرد، فرمود: نظام به حق خلق شده است، اگر انسان پایان کار او مرگ و یاوه باشد، نظام پوچ و باطل خواهد بود و جریان مرگ را به این صورت ذکر فرمود: ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ﴾؛ در حشر اکبر همه را دعوت می‌کنند؛ منتها «أَحْبَاءُ اللَّهِ إِلَى الْجَنَّةِ» و «أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ» است، ﴿وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ﴾ که محل ابتلای آن روز بود. مشرکان مبتلا به عداوت الهی بودند و قرآن کریم با آنها سخن می‌گوید.

تفکیک سمع و ابصار از جلود در شهادت دلیل بر اسناد گناه به انسان

فرمود: وقتی اینها به آتش نزدیک شدند «سمع» و «ابصار» اینها - نه «أذن» و «عین» اینها - به آنچه کرده‌اند شهادت می‌دهند. «أذن» یعنی گوش که ابزار درك است، اما «سمع» آن نیروی ادراکی است؛ «عین» ابزار درك است و «بصر» آن نور ادراکی است. شما در کتاب‌های فقهی ملاحظه فرمودید که دیه این چهار عضو کاملاً فرق می‌کند؛ دیه گوش غیر از دیه «سامعه» است و دیه چشم هم غیر از دیه «باصره» است. يك وقت این عضو را آسیب می‌رسانند و يك وقت است که به نیروی شنوایی آسیب می‌رسانند؛ در چشم هم این‌چنین است که گاهی این عضو را آسیب می‌رسانند و گاهی هم نیروی دید را آسیب می‌رسانند، این‌جا آن نیرویی که ادراك می‌کند؛ یعنی «سامعه» و «باصره» شهادت می‌دهند. شهادت «أذن» و «عین» در بحث «جلود» می‌افتد که پوست و اعضا و جوارح مادی هم شهادت می‌دهند؛ ولی «سمع» و «بصر» آن نیروی ادراکی است که «أذن» و «عین» را به کار می‌گیرد. ﴿شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَ أَبْصَارُهُمْ﴾ که این ﴿جُلُودُهُمْ﴾ شامل «أذن» و «عین» و سایر پوست‌ها خواهد بود، ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾، پس اینها عامل نیستند؛ یعنی در ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۱ اگر نامحرمی دیده شد چشم گناه نکرد، آن صاحب چشم گناه کرد که همه کارها به آن اشخاص اسناد داده می‌شود: ﴿بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾. در سوره مبارکه «یس» که بحث آن گذشت، آن‌جا هم عمل به افراد انسانی اسناد داده شد؛ آیه ۶۵ سوره مبارکه «یس» این بود: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾، نه «بِمَا كَانَتْ»؛ آنها کاری نکردند، انسان است که اینها را به کار وامی‌دارد، پس طبق این دو تعبیر: یکی شهادت و یکی هم اسناد عمل به انسان‌ها، معلوم می‌شود که «اعضاء» و «جوارح» کاری نکردند، اینها ابزار کار بودند.

بیان خصوصیات چهارگانه شاهد در شهادت اعضا

مسئله بعدی آن است که شاهد هم باید در متن حادثه حضور داشته باشد و عالم و آگاه باشد، يك؛ هم فراموش‌کار نباشد و در محکمه آن چه را که دید شهادت بدهد، دو؛ هم عادل باشد، چون اگر فاسق باشد شهادت او مسموع نیست، سه؛ هم در نتیجه حکم قاضی و داور آسیب نبیند، چون کسی شاهد را شلاق نمی‌زند، چهار؛ پس این چهار کار و چهار وصف باید در شاهد باشد: یکی حضور آگاهانه در حین حادثه، اگر کسی حین حادثه حاضر نبود یا آگاه نبود شهادت او مسموع نیست؛ دیگری حفظ و صیانت از سهو و نسیان بین «تحمّل» و «آدا» است؛ یعنی در این مدتی که در متن حادثه حضور داشت و صحنه را ادراک کرد و به خاطر سپرد، تا روزی که در محکمه بخواهد شهادت بدهد گرفتار سهو و نسیان نشده باشد، این دو؛ در محکمه هم که شهادت می‌دهد، باید عدالت قبلی را حفظ کرده باشد، چون شهادت غیر عادل «مسموع» نیست، این سه؛ وقتی قاضی روی کرسی قضا حکم کرده است که این متهم باید کیفر ببیند، دیگر آن شاهد را شلاق نمی‌زنند، این چهار؛ این موارد خصوصیات شهادت است.

خلاف مقتضای شهادت بودن عذاب شاهد (اعضا) در جهنم

اعضا و جوارح انسان تبهکار که شهادت می‌دهند، اینها باید در متن حادثه حضور داشته باشند که دارند! آگاه باشند که آگاهی آنها را با آن چهار - پنج طایفه آیات می‌شود اثبات کرد که هست! عدالت اینها را باید اثبات کرد که این هم ثابت می‌شود، برای اینکه اینها هیچ‌کاره هستند، اینها ابزار می‌باشند و کار برای شخص است، نه برای چشم! معلوم می‌شود چشم گناه نکرده است؛ اگر چشم معصیت‌کار و فاسق بود که شهادت آن در محکمه «مسموع» نبود! وقتی این اصول سه‌گانه حاصل شد، تمام اشکال متوجّه مرحله چهارم است. اگر این «اعضاء» و «جوارح» آگاهانه در متن حادثه حضور داشتند، يك؛ حافظانه بین «تحمّل» شهادت و آدای شهادت این امانت را حفظ کردند، دو؛ عادلانه در محکمه حاضر شدند که شهادت دهند، سه؛ چرا باید اینها بسوزند؟! چرا این دست و پا باید بسوزد؟!

چه کسی را می‌برند جهنم؟ این جهنم که آماده سوخت و سوز است و ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ﴾،^۲ چه کسانی را می‌سوزانند؟ چه چیزی را می‌سوزانند؟ این شاهد بیچاره که عادل بود و آگاه بود، این را می‌سوزانند؟! اینکه هم موحد بود و هم يك جهان‌بینی کلی داشت؛ هم گفت خدا ما را به نطق آورد ﴿أَنْطَقَنَا﴾ و هم گفت: ﴿أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾، پس «كُلَّ شَيْءٍ نَاطِقٌ بِإِذْنِ اللَّهِ»؛ بنابراین این ناطق بودن فصل مقوم انسان نیست، این «اعضاء» و جوارحی که این قدر حکیمانه حرف می‌زنند، اینها را چرا باید بسوزانند؟! اینها سوخته می‌شوند یا چیز دیگر را می‌سوزانند؟ این «اعضاء» و «جوارح» می‌گویند انسان حیوان ناطق نیست، در و دیوار عالم حیوان ناطق هستند! چون اگر کسی نطق می‌کند؛ یعنی درك می‌کند و ادراك دارد، اگر ادراك می‌کند پس حیات دارد. در صحنه قیامت که ﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۳؛ ظرف ظهور حیاتِ نطق است، نه ظرف حدوث آن، این طور نیست که آن روز زنده شوند و به حرف در بیایند. اگر آن روز ظرفِ حدوث این حیات باشد، پس در دنیا حیات و ادراك نداشتند، در محکمه، «زمین» چگونه شهادت می‌دهند؟ دست و پا و پوست، چگونه شهادت می‌دهند؟ معلوم می‌شود قیامت ظرف بروز این امور است، نه حدوث این امور! پس «كُلَّ شَيْءٍ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ»، نه تنها انسان! آن وقت این اشکال در فصل چهارم باقی می‌ماند؛ فصل اول این است که این «اعضاء» و «جوارح» در محکمه حاضر هستند که آگاهانه و عالمانه «ضبط» می‌کنند؛ فصل دوم آن است که اینها «حافظانه» بین «تحمل» شهادت و ادای آن در محکمه این امانت را حفظ می‌کنند؛ فصل سوم این است که اینها هم در نگهداری و نگهبانی و ادراك و هم در طول مدت عادل می‌باشند، زیرا شهادت فاسق که در محکمه «مسموع» نیست، پس «سمع» و «بصر» و «جلود» عالم، حافظ و عادل هستند، اینها حرف می‌زنند و حرف اینها هم در قیامت «مسموع» است، آن وقت اینها را چرا جهنم می‌برند؟

۲. سوره نساء، آیه ۵۶.

۳. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

پرسش: فرقی بین «خَلَقَ اللَّهُ نَاطِقًا» با «أَنْطَقَنَا اللَّهُ» نیست؟

پاسخ: نه، آن نطق بالقوه بود که حالا آن را به فعلیت آورده است، نه «جعلنی ناطقاً» یا «خلقنی ناطقاً»، الآن ما را به حرف آورد؛ اگر الآن ما را به حرف آورد «أَنْطَقَ كُلُّ شَيْءٍ»، نه «أُطِقَ» ما را، بلکه همه افراد را؛ منتها آنکه «سمیع» و «بصیر» است با دیگران نامحرم است؛ ولی با اهل خودش که محرم است! اگر «إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ»^۴ است، اگر «لَهُ أَسْلَمَ»^۵ هست، «لِلَّهِ يَسْجُدُ»^۶ است و «يُسَبِّحُ لِلَّهِ»^۷ است، پس همه اینها «ناطق» هستند، «تسبیح» می‌کنند، «تحمید» دارند، «سجده» دارند؛ منتها عده‌ای می‌شنوند و عده‌ای هم نمی‌شنوند؛ اگر این‌چنین است، اینها هم «مُتَنَطِق» خودشان را که «الله» است اعتراف دارند و می‌شناسند و هم «كُلُّ شَيْءٍ نَاطِقٌ» است و «مُتَنَطِق» آنها هم که «الله» است را می‌شناسند، پس اینها موحدان خوبی می‌باشند؛ یعنی «سمع» و «بصر» و «جلود» موحدان خوبی هستند که عادل هم می‌باشند و شهادت اینها هم در محکمه قیامت «مسموع» است، آن وقت اینها را چرا می‌سوزانند؟! آیا اینها سوخت و سوز دارند یا انسان با بدن دیگر سوخت و سوز می‌شود؟ آن «كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ»^۸ همین «جلود»ی هستند که شهادت دادند، یا «جلود» دیگر می‌باشند؟ یعنی آن «جلود» دیگری که ما ساختیم! غرض این است که این سؤالات باید مطرح شود و براساس آن فکر شود؛ حالا این هست که عده‌ای از اعضا و جوارح را می‌سوزانند.

۴. سوره اسراء، آیه ۴۴.

۵. سوره آل عمران، آیه ۸۳.

۶. سوره رعد، آیه ۱۵؛ سوره نحل، آیه ۴۹.

۷. سوره جمعه، آیه ۱؛ سوره تغابن، آیه ۱.

شهادت محسوب شدن حشر حیوان گونه بعضی از انسان ها

مستحضرید بعضی ها ﴿شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾^۸ هستند و ائمه (علیهم السلام) هم فرمودند که بعضی از انسان ها به صورت حیوان در می آیند،^۹ آن وقت است که ﴿شَاهِدِينَ عَلَى أَنْفُسِهِم بِالْكَفْرِ﴾ آن جا معنای خاص خودش را پیدا می کند. اگر کسی به صورت گرگ در آمد، این لازم نیست که شهادت بدهد یا اعتراف کند که من درنده هستم، زیرا تمام بدن و «اعضاء» و «جوارح» او شهادت به درندگی او می دهند. از گرگ که سؤال نمی کنند تو درنده ای یا نه، از مار و عقرب که سؤال نمی کنند! این «شاهدٌ علی نفسه بالکفر و القتل و السبی و کذا و کذا»؛ او با تمام هویت شهادت به درندگی می دهد، اگر به صورت حیوان محشور شد، به صورت گرگ محشور شد، به صورت مار و عقرب محشور شد و به صورت هایی که «يُحْشَرُ بَعْضٌ عَلَى صُورٍ تَحْسُنُ عِنْدَهَا الْقِرْدَةُ وَ الْخَنَازِيرُ»^{۱۰} که روایات اهل بیت (علیهم السلام) است محشور شد، او با تمام هویت شهادت می دهد که چه کاره است.

ضرورت بررسی چگونگی تصور عذاب «شاهد» و «مشهود علیه» در قیامت

عمده آن است که این شاهد را که می سوزانند، این چه کسی است؟ یا شاهد را نمی سوزانند که آن «مشهود علیه» است و دست و پای دیگری دارد که آن دست و پا را می سوزانند؛ آن دست و پا است که ﴿كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا﴾. اینکه گناهی نکرده و معترف به توحید هم است و می گوید «مُنْطَق» من «الله» است، بعد می گوید نه تنها «الانسان حیوانٌ ناطقٌ»، بلکه «كُلُّ شَيْءٍ حَيَوَانٌ نَاطِقٌ مَسِيحٌ لِلَّهِ» این را چرا و چطوری می سوزانند؟

۸. سوره توبه، آیه ۱۷.

۹. جامع الأخبار (للشعیری)، ص ۱۷۶ و ۱۷۷؛ «وَعَنْ مُعَاذٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَنَّهُ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ) قَالَ يَا مُعَاذُ سَأَلْتُ عَنْ أَمْرِ عَظِيمٍ مِنَ الْأُمُورِ ثُمَّ أُرْسِلَ عَنِّيهِ وَ قَالَ يُحْشَرُ عَشْرَةُ أَصْنَافٍ مِنْ أُمَّتِي بَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْخَنَزِيرِ وَ بَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ وَ بَعْضُهُمْ عَلَى صُورَةِ الْفَرْدَوِ [مَذَلَّةٍ] عَلَى صُورَةِ الْفَرْدَوِ فَالْفَقَّابُ مِنَ النَّاسِ وَ أَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْخَنَازِيرِ فَأَهْلُ السُّخْتِ وَ أَمَّا الْمُتَكَسُّونَ عَلَى جُذُوعٍ مِنَ النَّارِ وَ بَعْضُهُمْ أَشَدُّ ثَنَاءً مِنَ الْجَفِيفَةِ وَ بَعْضُهُمْ مُلَبَّسُونَ جَبَابًا سَائِقَةً مِنْ قَطِرَانٍ لَازِقَةٍ بِجُلُودِهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ عَلَى صُورَةِ الْقِرْدَةِ فَالْمُعْجِبُونَ بِأَعْمَالِهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ قُطِعَتْ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ فَهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ الْجِيرَانَ وَ أَمَّا الْمُتَكَسُّونَ عَلَى جُذُوعٍ مِنْ نَارٍ فَالسَّعَاةُ بِالنَّاسِ لِسُلْطَانِهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ أَشَدُّ ثَنَاءً مِنَ الْجَفِيفَةِ فَالَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الشَّهَوَاتِ وَ اللَّذَاتِ وَ مَتَّعُوا حَقَّ اللَّهِ فِي أَمْوَالِهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ يُلَبَّسُونَ الْجَبَابَ أَهْلُ الْكِبَرِ وَ الْفُجُورِ وَ الْبُخْلَاءِ».

۱۰. علم الیقین فی أصول الدین، ج ۲، ص ۱۰۹۹.

«شاهد» و «مشهودٌ علیه» اگر «کلاهما فی التَّار» باشند یا عادل و ظالم هر دو در «نار» باشند، این یعنی چه؟ اینها زمینه بحث‌های دیگر است که در قیامت چه کسی را و چه چیزی را می‌سوزانند.

اعتراض انسان بر اعضا در دادن شهادت

این مقدار هست که این افراد تبه‌کار، به این «اعضاء» و «جوارح» و به جامع آن «جلود» می‌گویند که چرا علیه ما شهادت دادی؟! دیگر نمی‌گویند شما از کجا فهمیدید و چه کسی به شما گفته است، معلوم می‌شود که در قیامت اینها می‌فهمند «اعضاء» و «جوارح» و پوست می‌فهمید، این پوستی که ذات اقدس الهی آن را در سرتاسر بدن ما خلق کرده است که «جلادی» کند، «جلادة»، حمایت و شهادت داشته باشد، تمام خطرهای این پوست بیچاره می‌خرد که به خود ما سرایت نکند؛ آن نیروی لامسه در این پوست هست که ما احساس خطر کنیم و از خودمان دفاع کنیم. به این پوست نمی‌گویند شما از کجا می‌دانستی، انسان تبه‌کار می‌فهمد که پوست‌ها فهمیدند، می‌گویند چرا شهادت دادی؟ نمی‌گویند چه کسی به شما گفته و از کجا فهمیدی؟ معلوم می‌شود که می‌فهمند که اینها می‌دانستند، می‌گویند چرا شهادت دادید؟ می‌گویند آن‌که همه را به حرف در می‌آورد، ما را به حرف آورد؛ زمین شهادت می‌دهد، شکایت می‌کند، فلان مسجد شهادت می‌دهد که فلان همسایه می‌آمد یا فلان همسایه نمی‌آمد، همین زمین شهادت می‌دهد! بنابراین ﴿أَنطَقَ كُلُّ شَيْءٍ﴾؛ یعنی آنچه را که ما می‌دانستیم، خدا دستور داد اظهار کنیم و ما هم اظهار کردیم، پس اینها هم حرف می‌زنند.

پاسخ خدای سبحان به انسان تبه‌کار و بیان مشکل اصلی آنها

اما ذات اقدس الهی پاسخ اینها را می‌دهد. اینها به اعضا و جوارح می‌گویند چرا علیه ما شهادت دادی؟ ذات اقدس الهی می‌فرماید اینها مأموران من هستند. شما دو مشکل دارید: شما «آمر» و «مأمور» را نمی‌شناسید. جواب اساسی ذات اقدس الهی در «یوم القيامة» به این تبه‌کاران و «أعداء الله» این است که شما دو مشکل جدی دارید:

یکی اینکه نه «مُنطق» را می‌شناسید و نه «ناطق» را؛ نه «آمر» را می‌شناسید و نه «مأمور» را، شما حضور مرا ادراک نکردید. خدا در فصل سوم، یعنی مقام ظهور و مقام آگاهی که «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَارَاجَةٍ»^۱ من با اعضا و جوارح شما بودم، من آن‌جا هم حضور داشتم و جایی نیست که از من غایب باشد؛ اگر «مع کلّ شیء» است در فصل سوم - نه فصل اول و دوم که منطقه‌های ممنوعه است - که «هُوَ فِي الْأَشْيَاءِ عَلَى غَيْرِ مُمَارَاجَةٍ»؛ من با چشم و گوش شما بودم! شما نمی‌خواهید درک کنید که من آن‌جا حضور دارم ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَتِرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾، مشکل شما چشم و گوش نیست، نمی‌خواهید مرا آن‌جا ببینید؛ من آن‌جا حاضر هستم، شما به چشم و گوش چه اعتراضی دارید؟! آنها مأموران من هستند، من با آنها حضور دارم و با آنها کار می‌کنم؛ من با اعضا و جوارح شما کار می‌کنم! این بیان نورانی حضرت امیر - بارها خوانده شد - يك اصل جامع است، فرمود: «أَعْضَاؤُكُمْ شُهُودُهُ وَ جَوَارِحُكُمْ جُنُودُهُ وَ ضَمَائِرُكُمْ عُيُونُهُ» جوارح شما این است! «وَ خَلَوَاتُكُمْ عِيَانُهُ»^۲ خلوت شما جلوت اوست! پشت درهای بسته هیچ‌کس نیست، اما آن‌جا خدا هست ﴿إِذْ يُبَيِّنُونَ مَا لَا يَرْضَى مِنَ الْقَوْلِ﴾^۳ اگر خلوات شما، جلوات و شهود اوست، اوست، اگر «اعضاء» و «جوارح» شما «جنود» اوست، او با «جُند» خود در فصل سوم هست؛ یعنی در مقام فعل، نه مقام ذات، نه مقام صفتی که عین ذات است؛ آن مقام فعلی که «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَاجَةٍ»^۴ آن‌جا هست، پس شما با این «اعضاء» و «جوارح» مشکل ندارید، مشکل اساسی شما با من است که نمی‌خواهید باور کنید من آن‌جا حضور داشتم. در سوره مبارکه «یونس» که بحث آن قبلاً گذشت، فرمود همین که بخواهید وارد کاری شوید ما آن‌جا حضور داریم؛ منتها حالا کارهای خوبی مثل قرائت قرآن را ذکر فرمود. آیه ۶۱ سوره مبارکه «یونس» این

۱. الأُمَالِ (للصدوق)، ص ۳۴۲.

۲. نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، خطبه ۱۱۹.

۳. سوره نساء، آیه ۱۰۸.

۴. نهج البلاغة، خطبه ۱.

بود: ﴿وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾

همین که بخواهید وارد شوید، ما آن جا حاضریم! بنابراین «اعضاء» و «جوارح» شما سربازان من هستند، من با اینها در آن جا حاضرم، با اینها ممکن است که شما را به عذاب بگیرم و با اینها ممکن است که شما را مؤاخذه کنم. در این جا فرمود شما با «اعضاء» و «جوارح» مشکل ندارید، مشکل اساسی شما این است که ما را آن جا نمی بینید. پرسش: فقط از «اعضاء» و «جوارح» انتزاع می شود که ...

پاسخ: در سوره مبارکه «اسراء» حل می شود، چون در آن جا فرمود: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئَلًا﴾^۱ آن مطلب درباره «فؤاد» همین مسئله است؛ ولی فعلاً در «اعضاء» و «جوارح» است. در جریان «فؤاد» آن جا که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^۲ است و آن جا که از دل سؤال می کنند چرا این کار را کردی، دل و صاحب دل يك نفر هستند؛ منتها با تغایر اعتباری این مسئله حل می شود. گاهی این سؤال چه در سؤال استفهامی و چه در سؤال استعجابی و توییحی و سرزنشی با کلمه «عَنْ» به کار می رود؛ اما سؤال استعطایی یعنی درخواست، آن معمولاً با کلمه «مِنْ» به کار می رود؛ مثل ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾^۳ قبلاً ملاحظه فرمودید که گاهی سؤال، سؤال استفهامی است؛ مثل اینکه از فلان شخص پرسد. آیاتی که در بحث دیروز خوانده شد از قبیل سؤال استفهامی بود: ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ﴾^۴ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَهْلِ﴾^۵ ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾^۶ که اینها سؤال استفهامی بود. سؤال توییحی مثل این است که می گویند فلان وزیر در مجلس زیر سؤال رفت، یا فلان شخص زیر سؤال رفت که این سؤال توییحی است، سؤال تعییری است، سؤال استیضاحی است که چرا این کار را کردی؟! این

۱. سوره اسراء، آیه ۳۶.

۲. سوره بقره، آیه ۱۰.

۳. سوره نساء، آیه ۳۲.

۴. سوره اسراء، آیه ۸۵.

۵. سوره بقره، آیه ۱۸۹.

۶. سوره بقره، آیه ۲۲۲.

مانند همین ﴿وَقَفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^۱ است که این سؤال، سؤال توییحی است، چنین سؤال فرمود: ﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا

يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۲ وگرنه ذات اقدس الهی از نظر سؤال استعطایی مسئول است و همه هم مأمور هستند که از

خدا سؤال کنند، آن جا می فرماید: ﴿وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ﴾، نه «عن فضله». سؤال استفهامی با کلمه «عَنْ»، سؤال

تعیری و استیضاحی هم با کلمه «عَنْ»؛ امّا سؤال استعطایی و درخواست با کلمه «مِنْ» به کار می رود. در این آیه

﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾^۳ اگر از خدا بخواهند سؤال کنند، آن جا جا برای تعدّد نیست که «مسئول» و

«مسئول عنه» دو نفر باشند، بلکه تغایر اعتباری کافی است؛ کسی که قلب او مریض است، یعنی تمام هویت او بیمار

است که ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾، او چون «عالم»، «مُدْرِك» و «مرید» است، از خود او می شود سؤال کرد که خود را

چرا بیراهه صرف کردی؟ «مسئول» و «مسئول عنه» یکی است، چرا؟ چون اگر «عالم»، «مُدْرِك» و «قادر» نباشد،

جا برای سؤال استیضاحی نیست. بنابراین در حقیقت سؤال، تعدّد اعتباری کافی است و تعدّد حقیقی لازم نیست که

با همین بیان هم آیه سوره مبارکه «اسراء» قابل حل است.

پرسش: بگویم «اعضاء» و «جوارح» به اعتبار اینکه جنود الهی هستند، شاهد هستند و به اعتبار اینکه شهود ...

پاسخ: نه، اگر شاهد هستند و عادل می باشند، چرا اینها را باید عذاب کنند؟ عذاب برای تبهکار است، اینها

معلوم می شود که کاری نکردند، صاحب کار به اینها می گوید چرا علیه من شهادت دادی؟

پرسش: ...

پاسخ: مرتبه ای از نفس و بدن نفس هستند. در سوره مبارکه «اسراء»، به قرینه تقابل آن «اعضاء» و «جوارح»

معلوم می شود که غیر از نفس است، فرمود: ﴿إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا﴾، معلوم

۱. سوره صافات، آیه ۲۴.

۲. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

۳. سوره انبیاء، آیه ۲۳.

می‌شود که انسان گاهی از اعضا و جوارح ظاهری او سؤال می‌شود، گاهی از خودش سؤال می‌شود که خودت را

چرا هدر دادی؟

خاص بودن عذاب شاهد و تشبیه آن به وجود نفس و تغییر بدن

به هر تقدیر در این آیه شهادت که در سوره مبارکه «یونس» به يك سبکی آمده و در سوره «یس» به همان طریزی که در سوره «فصلت» مطرح است آمده، آن اصول سه‌گانه محفوظ هست، آن وقت اصل چهارم زیر سؤال می‌رود که چگونه يك سلسله موجوداتی که در صحنه حادثه حاضر هستند و کاری هم نکردند، آگاهانه حضور دارند و این آگاهی را هم حفظ می‌کنند و عادل هم هستند و در گناه دخیل نیستند، چرا اینها را می‌سوزانند؟ معلوم می‌شود اینها در سوخت و سوز حضور ندارند یا طبق نحوه خاصی حضور دارند.

پرسش: چیز مادی است، چون هنگام معصیت که بارها پوست او تغییر کرده است؟

پاسخ: ما که این‌جا نشسته هستیم، الآن ده‌ها بار تمام ذرات بدن ما عوض شد؛ مگر انسان باقی است؟ هر طوری که در دنیا هستیم، در آخرت هم هستیم! این خالی که دست ماست ده‌ها بار عوض شد، چیزی که در بدن آدم ثابت نمی‌ماند! اگر انسان کنار نهر بزرگی بایستد که سنگ‌های بزرگ در این نهرها باشد، انسان موج آب را احساس می‌کند؛ اما در جاهایی که کویری است، اگر يك آب دارد راه می‌رود، چون سنگ بزرگ نیست:

آن مبدل شد درین جو چند بار *** عکس ماه و عکس اختر بر قرار^۱

يك انسان در شب مهتابی کنار نهر آب که يك ساعت بنشیند، خیال می‌کند عکس ماه است که در این آب افتاده، این همان عکس يك ساعت قبل است؛ مثل درون آینه است، در حالی که هر لحظه این آب در حرکت است و عکس جدیدی پیدا است، چون حرکت رقیق است، محسوس نیست؛ صدها عکس آمد و رفته، او خیال کرده که همان

۱. مثنوی معنوی، دفتر ششم، بخش ۹۶.

عکس قبلی است؛ بدن ما هم همین‌طور است! مگر بدن امروز ما با بدن دیروز ما یکی است؟ هر طوری که در دنیا است، در آخرت هم هست؛ ولی هویت هر عضوی به وحدت نفس اوست، مادامی که به نفس ما وابسته شد ما هستیم. مثلاً در این جراحی‌هایی که انجام می‌شود، دست يك کافری که به مرگ مغزی مبتلا شد را به دست مسلمانی پیوند بزنند، تا پیوند نگرفت آن نجس است و با آن نمی‌شود وضو گرفت و شستشو ندارد؛ اما همین که پیوند گرفت، بدن مسلمان است که می‌شود پاك و با آن می‌شود وضو گرفت. این بدن، بدن اوست! اگر پیوند گرفت بدن اوست و پاك است؛ اگر نگرفت، تا پیوند بگیرد بدن کافر است و نجس است و وضو ندارد و امثال آن.

بنابراین ما در تمام لحظه‌ها در حال حرکت هستیم. کسی که هشتاد سال سن اوست، چندین بار تمام بدن او «مِن الْقَرْنِ إِلَى الْقَدَمِ» عوض شده است، همین وضع هم در آخرت هست؛ ولی عمده این است که آن کسی که در تمام مدت عمر از نوجوانی و جوانی و میانسالی و سالمندی و فرتوتی معصیت کرده، تمام این «اعضاء» و «جوارح» معصیت کردند، با آن کسی که يك بار معصیت کرده، ولی توبه نکرده فرق نمی‌کند و نمی‌شود گفت که با این بدن معصیت کردی و با آن بدن معصیت نکردی. الآن اگر کسی بیست سال قبل معصیت کرده، سرقتی کرده، گناهی کرده و بعد فرار کرده، بعد چندین بار هم تصادف کرده که دست دیگری به او پیوند زدند و دست اصلی او را گرفتند، وقتی آوردند در محکمه عدل علوی، دست او را قطع می‌کنند. او دیگر نمی‌تواند بگوید که من بیست سال قبل سرقت کردم این دست من، دست پیوندی است. می‌گویند دست، دستِ توست برای اینکه جان تو این دست را گرفته و این دست باید قطع شود ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾^۱ پس نمی‌تواند بگوید من بیست سال قبل سرقت کردم، تصادف کردم و این دست من، دست پیوندی است. تا جان آدم بدنی را قبول نکند بیگانه است؛ وقتی به بدن پیوند گرفت، بدن اوست! هر چه در دنیا مطرح است، در آخرت هم مطرح است؛ ولی عمده این است که برابر این آیات «اعضاء» و

«جوارح» شاهد، عادل، حافظ، عالم و موحد هستند، اینها چرا باید بسوزند؟ معلوم می‌شود این سوخت و سوز يك سبك دیگری است که باید جداگانه مطرح شود.

صحنه قیامت ظرف ظهور بطلان ادعای انحصار نطق در انسان

فرمود: ﴿لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا﴾، ﴿لَمْ شَهِدْتُمْ﴾ یعنی «لم نطقتم» نه اینکه شما چرا فهمیدید، بلکه چرا «آدا» کردید؟ معلوم می‌شود اینها در آن روز می‌فهمند که اینها می‌فهمیدند، ﴿فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾^۱ نشان می‌دهد که اینها خیلی چیزها را می‌فهمند؛ لذا نمی‌گویند چه کسی به شما گفته، بلکه می‌گویند چرا شهادت دادی؟ یعنی چرا علیه ما نطق کردید؟ آنها می‌گویند خدا ما را به زبان آورده است: ﴿قَالُوا أَنْطَقْنَا﴾ الهی که ﴿كُلُّ شَيْءٍ﴾ ناطق به «انطاق» الهی است.

بارها به عرضتان رسید که مرحوم آقای قاضی و امثال قاضی، سه مرحله‌ای زندگی می‌کردند؛ ولی ما دو مرحله‌ای! ما دو مرحله‌ای زندگی می‌کنیم، به این صورت که اگر کسی چیزی به ما بدهد، ما سؤال می‌کنیم این سبد چیست؟ می‌گویند این سبد میوه است، می‌گوییم چه کسی داد؟ می‌گویند فلان باغدار یا فلان باغبان، ما متأسفانه با این وضع داریم زندگی می‌کنیم! اما آنها هرگز دو بُعدی نبودند و دو بُعدی حرف نمی‌زدند! می‌گفتند این چیست؟ می‌گفتند این میوه است، می‌گفتند چه کسی آورد؟ می‌گفتند فلان باغبان، آنها هرگز نمی‌گفتند چه کسی داد، ما هستیم که مواظب حرف‌هایمان نیستیم! چه کسی داد؟ معلوم است که چه کسی داد: ﴿مَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾.^۲ در نماز و غیر نماز آئمه به ما فرمودند که این دعا را بخوانید «اللَّهُمَّ مَا بَنَا مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنْكَ»^۳؛ اما ما طور دیگری زندگی می‌کنیم؛ يك طور حرف می‌زنیم، يك طور دعا می‌خوانیم، اما طور دیگر زندگی می‌کنیم! می‌گوییم چه کسی

۱. سوره ق، آیه ۲۲.

۲. سوره نحل، آیه ۵۳.

۳. مصباح التهجد و سلاح المتعبد، ج ۱، ص ۶۳.

داد؟ فلان شهریه را فلان شخص داد، شهریه را چه کسی داد؟ چه کسی فرستاد؟! معلوم است که فلان مرجع فرستاد و چه کسی داد هم معلوم است که خدا داد. این طور زندگی کردن موحّدانه نصیب هر کس نیست. در قیامت معلوم می شود که چه کسی داد! اینها هم می دانند که در «شهادت» همه اینها عالم هستند، فقط سؤال می کنند چه کسی شما را به حرف زدن وادار کرد؟ که می گویند «الله»؛ آن وقت معلوم می شود اینکه انسان داعیه انحصار داشت که «الحيوان ناطق» برای اوست، این گونه نیست، بلکه ﴿إِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ﴾^۱؛ آن وقت «کل حیوان ناطق»؛ این چنین نیست که فقط ما حرف بزنیم، بلکه در و دیوار عالم هم دارند حرف می زنند، انسانیت در جای دیگر است.

عدم ارتباط با توحید مشکل اصلی تبهکاران، نه شهادت اعضا

خدای سبحان تحلیل می کند، می گوید مشکل شما با «اعضاء» و «جوارح» نیست و شما چند مشکل دارید، یک؛ حضور مرا انکار کردید، دو؛ رابطه مرا با «اعضاء» و «جوارح» خودتان نفهمیدید، سه؛ به این بیچاره ها حمله می کنید، چهار؛ من آن جا حضور دارم! به تعبیر سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) فرمود: ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾^۲ برای همه جا هست و قوی تر از ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ هم صدر همان آیه است که فرمود: ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾، با اینکه فرمود: ﴿قَاتِلُوهُمْ يُعَذِّبُهُمُ اللَّهُ بِأَيْدِيكُمْ﴾؛^۳ اما فرمود: ﴿أُذِنَ لِلَّذِينَ يُقَاتِلُونَ بَأْهَمُ ظِلْمُوا﴾؛ فرمود شما نکشتید، من این کار را کردم! اینها درجات توحید است که فرق می کند، فرمود شما - «اعضاء» و «جوارح» - اسباب و ابزار من بودید ﴿فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ﴾ که رقیق تر از آن ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى﴾ است، جمع بین آن دو آیه این جا ظهور می کند. ذات اقدس الهی در قیامت فرمود

۱. سوره عنکبوت، آیه ۶۴.

۲. سوره انفال، آیه ۱۷.

۳. سوره توبه، آیه ۱۴.

شما با «اعضاء» و «جوارح» مشکل ندارید، شما حضور مرا نپذیرفتید! این «اعضاء» و «جوارح»، فعل، آیت، علامت و مخلوق من است! «مَعَ كُلِّ شَيْءٍ لَا بِمُقَارَنَةٍ» را برای همین گفتند! شما حضور مرا آنجا ادراک نکردید.

عدم امکان استتار اعمال با تصور بی اطلاعی خدای سبحان از آن

فرمود: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ﴾؛ از اینها نمی خواهد مخفی بشوید، ﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾ فکر کردید که خدا نمی داند! فکر کردید که خدا موجودی است - معاذ الله - در «عرش» نشسته! فرش را چه کسی دارد اداره می کند؟! ﴿هُوَ مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾^۱ سوره «حدید» را چه کار می کنید؟ فرمود: ﴿مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ با شما هست! آن وقتی که با چشم می خواهید ﴿قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ﴾^۲ را عملاً انکار کنید، آنجا هست یا نیست؟ ﴿لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا﴾^۳ آنجا هست یا نیست؟ این ﴿مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾؛ یعنی کنار شما نشسته است یا با اعضا و جوارح شما هم هست؟ اگر ما فصل سوم را که «منطقة الفراغ» است که برای فعل است، برای ظهور است، برای کار خداست و برای ﴿تُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ﴾^۴ است، نه برای مقام «الله»، اگر مقام ذات را مصون بدانیم، يك؛ صفات ذات که عین ذات است مصون بدانیم و این دو مقام را بگوییم در دسترس احدی نیست، دو؛ مقام ظهور و فعل که ﴿مَعَكُمْ أَيْنَ مَا كُنْتُمْ﴾ است را بررسی کنیم، سه؛ آن وقت این آیات برای ما حل می شود، فرمود شما با من مشکل داشتید و من که گفتم با اعضا و جوارح شما هستم! این لب که دارد باز می شود و حرف می زند، من آنجا حضور دارم! اگر من آنجا حضور دارم، شما نمی خواهید که از «اعضاء» و «جوارح» انتقام بگیرید، مشکل اساسی شما با من است. ﴿وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا مِمَّا تَعْمَلُونَ﴾؛ شما گفتید خدایی هست و در «عرش» هست، همین! اما اینجا حضور دارد، هر حرفی که

۱. سوره حدید، آیه ۴.

۲. سوره نور، آیه ۳۰.

۳. سوره حجرات، آیه ۱۲.

۴. سوره نور، آیه ۳۵.

می‌زنید حضور دارد. در سوره مبارکه «یونس» که فرمود همین که می‌خواهید وارد قرائت قرآن شوید من آن‌جا حضور دارم، هم ﴿إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ﴾^۱ حالا آن‌جا درباره قرائت قرآن است و آیات الهی است که - ان شاء الله - کاری پُر خیر و ثواب است.

«و الحمد لله ربّ العالمین»